

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم

اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

عرض شد به این که دیشب عبارت آقای سیستانی را هم خواندم خب نسبتاً به بقیه ظاهراً ایشان بیشتر نوشته، حالا به هر حال یک مقداری باز متعرض مصادیق،

س: ورود کرده بود

ج: ورود کرده، البته این طور که شما خواندید، حالا من نمی دانم عاقبت امر قبول نکردند روایت يستحلون را ایشان قبول نکردند، یعنی وجود روایت يستحلون را برای مسأله قاعده الزام قبول نکردند همان متن يستحلون را بیشتر عرض کنم که یک لحظه سریع نگاه کنید، يستحلون را مرحوم صاحب جواهر در ابواب قضاء و شهادات آورده یا در باب دیگر آورده، عرض کنم که حالا چون فرمودید گفتم دیشب هم عرض کردم که این مسأله یک کمی احتیاج به یک مقداری تحقیق بیشتری داشت، یک نکات بیشتری باشد این در کتاب جامع الاحادیث آن روایاتی را که دیشب هم از آقای سیستانی خواندم که از نوادر آورده از مستدرک حالا من دیگر چون حال مراجعه به مستدرک نبود، در مستدرک از نوادر بیش از این مقدار که ایشان هست، روایت هست در نوادر، نمی دانم مستدرک نقل نکرده یا ایشان نقل نکردند، ملتفت نشده، علی ای حال عرض کردم این نسخه نوادر در اختیار مرحوم شیخ حر بوده، یعنی اگر گفته می شود نوادر احمد مراد همان نسخه ای است که مرحوم شیخ حر به خط خودش استنساخ کرده و نسخه کاملاً جدید بوده یعنی نسخه ای نبوده که حالا مثلاً قدیمی باشد یا آثار باشد، مرحوم مجلسی هم تا آن جایی که یادم هست فقط مردد است خصوصیات آن نسخه را ننوشته، حالا مرحوم شیخ حر نوشته که نسخه هزار و هفتاد است یا هشتاد؟ چاپ شده خود آن خط مرحوم شیخ حر هم در این نسخه ای که آقای ابطحی تحقیق فرمودند چاپ شده، البته این تحقیق و این نسخه خیلی کار می خواهد انصافاً حالا اولش هم نوشته که به احمد هم نسبت داده شده، به حسین ابن سعید هم نسبت داده شد، به کسانی دیگری هم نسبت، مثلاً حدیث اولش از فضاله است فضاله عادتاً باید حسین ابن سعید باشد نه احمد، چون احمد از فضاله نقل نمی کند عادتاً باید حسین باشد، خود این حقیر سراپا تقصیر به خلاف این احتمالاتی که دادند، یک احتمال دادم که این کتاب مدینه العلم صدوق باشد و اگر این احتمال درست باشد یا کتاب حسین ابن سعید باشد از این مجموعه ای که در این جا دارد در می آید که ایشان روایات متعارض را داشته، یعنی به عبارت دیگر این کتاب حالا هر کسی مال هر کسی باشد حالا، نمی دانیم مال که است؟ این نسخه خطی که الآن این نسخه ای که در اختیار شیخ حر بوده در همین موضوع ما مسأله ما در باب حلف، ببینید این توی ابواب قضا و شهادات آورده همین

س: همین مصحیح ایشان فرموده که و

۸: ۳

ابن مسلم، در باب جواز احلاف ذمی جلد چهارم

س: این هفت جواهر است

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲

جلسه: ۴۱

س: بلی جلد چهل

س: باب قضا و شهادات چه بابی؟

س: بلی باب جواز احلاف ذمی بمایقتضیه دینه

ج: چه؟

س: جواز احلاف ذمی بما

ج: کدام کتاب؟

س: جواهر که فرمودید

ج: نه وسائل را عرض کردم،

س: نه شما جواهر فرمودید،

ج: ای! خواستم پرت بود، حالا نه، همان وسائل اشتباه شد، جا به جا شد

س: نه ایشان این جا هم یک نکته‌ای

ج: چون در جامع الاحادیث این را در کتاب ایمان آورده در باب یمین، که شیخ هم گفت که شاید مثلاً یکش حمل بشود بر

قسم پیش حاکم، یکش بر قسم،

س:

۵۳: ۳

ج: بلی

س: جواب نداده، یک این جوری که تنوعی که داشته ایشان این بوده، گفته که و اما صحیح ابن مسلم عن احدهما سئلت عن

الاحکام فقال فی کل دین مایستحلون به فرموده و عن بعض النسخ یایستحلون به و علی التقدير فهو مجرد اخبار عن شرائعهم

ج: فهو مجرد اخبار؟

س: عن شرائعهم لا ان المراد منه جواز الحلف بغير الله این جوری حل کرده

ج: نفهمیدم،

س: یک جوری حل تعارض کرده با آن یکی روایت، اصلاً می‌گوید این در مواردی

س: تعارض را حل کرده اخبار است

ج: بمایستحلون حالا اخبار یعنی مایستحلون؟

س: نه گفته نسخه بدل یستحلون است و یستحلون را جواب داده ایشان

س: نه، مثل این که می‌گوید فی کل دین مایستحلون دارد می‌گوید در هر جا این جوری هست ولی آیا این درست یا غلط

است؟ این را دیگر چیز نکرد، خب این باشد جواب سؤال نمی‌شود،

ج: شأن امام نیست اصلاً،

س: بعد یک جا این منافاتی ندارد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۴۱

ج: بنشان این است که شأن امام این نباشد که اخبار از واقع، این‌ها حلال می‌دانند به فرض کنیم به کلیسا قسم بخورند چه ربطی به شأن امام دارد؟ امام باید بفرماید که قبول بکنیم یا نکنیم؟

س: جواب سؤال داده نمی‌شود دیگر

س: حالا پس وسائل الشیعه را چه فرمودید؟

ج: این يستحلفون را در کدام باب آورد؟

س: بلی يستحلفون

ج: این جا جامع الاحادیث در کتاب ایمان آورده من نشد وسائل مراجعه کنم که احتمالاً در قضا و شهادات باشد، اول خیال می‌کردم ایشان قضاء و شهادات آورده، در قضا و شهادات نیاورده اشاره فقط بهش کرده، اما در ایمان

س: در کتاب الایمان آورده، وسائل الآن به چاپ آقای ربانی، چاپ جدید شانزده در کتاب‌های ایمان باب سی و دو از کتاب الایمان،

ج: این بلی کتاب

س: باب استحلاف الکفار بغیر الله ممایعتقدونه

ج: متوجه شدید صاحب وسائل چه کار کرده؟ وسائل صاحب وسائل گیر کرده نتوانسته جمع بکند، عرض کردیم صاحب وسائل عناوین بابش فتوای خودش است جاهایی که نتوانسته بین روایات جمع بکند، می‌گوید حکم باب حکم، خیلی دقیق است صاحب وسائل این جا هم صاحب جامع الاحادیث همین کار را کرده، نوشته باب حکم استحلاف الکفار بغیر الله ایشان هم ورداشته مثل جواهر حکم نوشته، مثل وسائل باز هم اشتباه کردم، مثل وسائل حکم نوشته و این مطلب را من چند دفعه عرض کردم یکی از عجایب وسائل گاهی مثلاً در یک عنوان باب پنج تا حکم است مثلاً، اولش گفته باب استحباب کذا، دومش گفته و حکم کذا، بعد می‌گوید و کراهه کذا، آن‌جاهایی که تعارض دارد حکم، ولو در وسط است، جاهایی که واضح است حکم را می‌گوید استحباب، کراهت، فلان در وسطش یک حکم می‌آورد این خیلی دقت دارد صاحب وسائل قدس الله سره، در این جهت، در این جا ایشان معلوم می‌شود ایشان هم گیر در روایات گیر کرده، در وسائل هم معلوم می‌شود ایشان هم گیر کرده که آیا قبول بکنیم یا نکنیم؟ و سرگیرش هم واضح است یک طرفش مثل مرحوم کلینی است که گفته نمی‌شود، یک طرفش صدوق است که گفته می‌شود، بین این دو تا گیر کرده چه کار بکند؟ این را ترجیح بدهد، حتماً هم یک وجه جمعی هم دارد آخرش، قاعدتاً این طور است وقتی حکم می‌گوید در آن جا اقول که قال الشیخ مثلاً یحمل بر کذا، بعد هم خود ایشان می‌گوید و یحمل علی التقیه مثلاً یک چیز هم خود ایشان اضافه می‌کند

س: برای همین شیخ آورده

ج: بلی

س: بابش در واقع فتوای خودش است

ج: بلی این جا وقتی گیر می‌کند حکم می‌گوید دیگر فتوی نمی‌دهد،

س: آخر بر مبنای شرایع هم هست

ج: طبعاً، ببین مثلاً شما باب قبل را نگاه کنید،

س: نوشته باب حکم استحلاف

ج: حکم یعنی گیر کردم، این از اصطلاح، حالا تعجب این است جامع الاحادیث هم همین کار را کرده، این جا هم نوشته حکم، اصلاً آقای بروجردی هدفشان این بود، که اصلاً در کتاب حدیثی حکم را عنوان باب قرار ندهیم،

س: طبعاً بلی مثل کراهه

ج: کراهه، مثل کراهه، در این جا ایشان عقیده‌اش این بود که عنوان را بیاوریم استظهار حکم را به فقیه بگذاریم، مثلاً طبق این، این به نظرم ذوق شخصی خود این آقا است ربطی به این، دیگر جلدی است که به آقای بروجردی نبودند، عرض کنم دقت مثلاً آقای بروجردی می‌گوید باب استحلاف الکفار، حالا ما استحلاف را می‌نویسیم یکی می‌گوید جایز است یکی می‌گوید نمی‌شود حالا آن بحث دیگری است

س: موضوع بدهند

ج: ما موضوع را بدهیم

س: یا امر به کذا یا نهی عن کذا

ج: باب و اما مثلاً باب انه لا، باب بعدی لاتعتقد الیمین بالکواکب این جا حکم داده، بیان کرده فتوی داده، باب بعدش چون روشن بوده فتوی داده، این باب نه که در این جا آمده مثلاً باب، باب این جا حکم من حلف بر رب المصحف، جایی که گیر می‌کند تعبیر به حکم می‌کند این البته کار وسائل است، حالا این جامع الاحادیث هم ملتفت نبوده این آقا خدا رحمتش کند، شاید ملتفت نبوده که آقای بروجردی اصلاً عقیده‌اش بوده که این برداشته بشود، مثلاً باب ان الیمین لاتعتقد بغیر الله و اسمائه الخاصه، بعد و حکم الحلف و غیره، ببینید حکم الحلف آن جایی که روایت متعارض است تعبیر به حکم می‌کند، چون در این باب روایات، حالا خود جمع صاحب وسائل را هم بگویید حالا که خواندید دیگر،

س: ایشان جمع شیخ را می‌آورد

ج: بخوانید حالا

س: اقول حمله الشيخ علی انه مخصوص بالامام اذا رأى، اردع لهم و قال انما بعد آن نکته استبصار را هم اضافه می‌کند و انما لایجوز لنا لانها لانعرف ذلك و اذا عرفنا جاز ایضا لنا که این اضافه در استبصار انتهى و حمله بعض اصحابنا علی من یری الحلف بذلك و لایعتقد الحلف بالحلف بالله،

ج: علی من یری الحلف، یری یعنی آن کافر، یعنی کافر حرفی، به عبارت اخری اگر کافر خدا را قبول دارد به الله قسم بخورد، اگر الله را قبول ندارد، مثلاً می‌گوید شما مسلمان‌ها، الله مال شماست ما نمی‌گوییم الله، ما می‌گوییم مثلاً پدر، پسر، روح القدس، ما پدر می‌گوییم الله نمی‌گوییم من به الله قسم نمی‌خورد، آن وقت می‌گویی در این جا قسم بخورد به آنچه که مقدم، می‌گوید به پدر و پسر و روح القدس دقت کردید روشن شد این هم یک جور حمل است، حمل بین دو طائفه، یک طائفه‌ای که می‌گوید به الله باشد، یک طائفه‌ای می‌گوید به همانی که یستحلفون طولی‌اش قرارش بدهیم، طولی به این معنی ابتداءً به الله، اگر گفت نمی‌خورم به الله قسم، من الله را نمی‌شناسم من پدر می‌شناسم، من الله نمی‌شناسم، آن وقت بگوییم به پدر قسم بخورد روشن شد، یستحلفون

.....
را طولی قرار بدهد، این هم یک نحو، طبیعتاً یک نحو دیگر جمع هم همین است که امثال صاحب کفایه معتقدند، نمی دانم این جا قبول کرده یا نه؟ و آن این که عرضی قرار بدهیم عرضی یعنی تخییر جمعش بکنیم بین طائفتین به تخییر یا به الله قسم بخورد یا به توراتی که قبول دارد، این طوری جمع بکند، چون مرحوم کلینی روایات تورات هم آورده، ایشان قائل به تخییر هم هست، شاید نظرش این باشد که تخییر باشد، یا به توراتی که انزلت علی موسی یا به الله قسم بخورد به این، لیکن مشهور تعارض گرفتند با این دو وجه جمع دیگر تعارض این صاحب وسائل ظاهراً صاحب وسائل مرادش این باشد یا ترتیب یا تخییر، ترتیب اگر الله را می فهمد، تخییر اگر الله را نمی فهمد، تخییر ترتیب، اگر فهمید تخییر، قائل به تخییر بشویم این هم وجه جمعی که ایشان حالا اشاره به آن فرمودند این هم وجوه جمع مسأله بفرمایید دیگر چیز دیگر ندارد همین تمام شد،

س: نه، فقط دوتا روایت بعدی را به نسخه های دیگر آورده، گفته و اقول تقدم وجه،

س: صاحب وسائل تعیین نکرده کدامش فقط گفته بعضی ها این جور می گویند، بعضی ها هم این جور می گویند،

ج: که؟

س: خود صاحب وسائل

ج: صاحب وسائل هر دو روایت را آورده ایشان

س: نه وجه حمل را عرض می کنم

ج: بلی ایشان مهمش این است که این تعارض برداشته بشود روی مسلک اخباری ها تعارض برداشته، چون اخباری ها معتقد اند که همه مردم خودشان به روایات رجوع کنند، خب مرد حسابی فقهاء الآن دیر دارد مراجعه می کند، مردم عادی چه جور مراجعه کنند؟ آن وقت معتقدند که خود روایات علاجیه گفته چه کار بکنید؟ آن حرف شان این است در مورد تعارض هم در آن قسمت هم باز، مثلاً فرض کنید تخییر این جا قائل به تخییر بشویم یا به الله؟

۱۲:۰۰

جمعش به تخییر، جمع به این دو وجه به تخییر بشود یا به ترتیب بشود اگر الله را می شناسد به الله، اگر بگویند من اصلاً من الله را نمی دانم، من آنی که می دانم که پدر، پسر، روح القدس، می گویند خیلی خوب به پدر، پسر، روح القدس قسم بخور، الله را نمی دانی، به این سه تا مایستحلفون به این جوری قسم بخور، این

س: این روایت یستحلون را هم در ذیل روایت هم مفادش که روایت عظام باشد، در کتاب ابواب میراث الاخوه آورده،

ج: چون شیخ طوسی آن جا آورده

س: انه يجوز للمؤمن ان يأخذ

۱۲:۳۲

و الی آخره

ج: بلی آن از باب این که شیخ طوسی آن جا آورده، البته احتمال هست این جا هم در جامع الاحادیث در همان نسخه مرحوم تهذیب که دارد قضی بلی، قال ان يستحلف بكتابه و ملته، این جا نوشته بعد هم در آن روایت فی کل دین مایستحلفون نوشته در

یک نسخه بدل مایستحلون، ایشان از فقیه نقل کرده مایستحلون، از فقیه نوشته خ ک، خ ک نمی دانم ظاهراً نسخه بدل مستدرک باید باشد مراد و الا خ ل می نویسند دیگر،

س: بلی

ج: نسخه بدل را خ ل می نویسند، خ ک مایستحلفون عن نوادر، از کتاب نوادر یستحلفون نقل کرده، خیلی خوب،
س: صاحب وسائل یک باب دیگر هم برای این درست کرده، همان در ابواب میراث منتهی یک خرده جلوتر باب ان من اعتقد شیئاً لزمه حکمه و جاز الحکم علیه به، دوتا روایت آورده، اولش مایستحلون، دوم الزمواهم،

ج: همان قاعده الزام را به همین دو روایت درست کرده،

س: نه، اسمش را گذاشته من اعتقد

ج: بلی

س: الزام

ج: لزمه

س: نه می گویم تعبیر را نگفت ولی باب را آورده

ج: این سرش هم شاید این بوده چون قدر متیقن یعنی یک نکته ای که در قاعده الزام خیلی جای توجه دارد، نمی دانم دقت کردید و آن این که آقایون خوب می گویند می گویند مراد از قاعده الزام نه این که شما ملتزم بشوید التزام نیست الزموا هست، یعنی نه این که شما این را قبول بکنید دقت کنید، بحث سر این نیست که شما التزاموا بما الزموا به انفسهم شما ملتزم بشوید نه ملتزم نشوید آنها را ما الزام بکنیم، یعنی و لذا مرحوم صاحب وسائل به جای الزموا لزمه، یعنی می خواهد دیگر چون ملتزم بشو، نمی خواهد دیگر تو هم ملتزم بشو، تو ملتزم نشو، فقط کاری بکن که به آن لازم، لزمه این سر صاحب وسائل روشن شد، صاحب وسائل ادیب بزرگی هم است، شاعر بزرگی است، خیلی دقتی، دقت کردید لطافت عبارت ایشان روشن شد،

س: آن شأن نزولی که فرمودید گفته جور در می آید

ج: الزموا جور در می آید لزمه دیگر جور در نمی آید، با شأن نزول عمر جور در نمی آید دقت، خیلی دقت دارد انصافاً

س: این را در ابواب میراث المجوس

ج: خب حالا آن بحث

س: دین زده

ج: آن را به دین زده، دقت کردید، دقت کردید صاحب وسائل خیلی لطیف تعبیر کرده لزمه نه این که شما ملتزم بشوید شما ملتزم نشوید التزاموا بما الزموا به انفسهم نشود آن را فقط به آنها الزام در حد الزام، نه این که شما این را قبول کنید، چون آن باطل است باطل را که شما قبول نکنید، لذا صاحب وسائل به نظر من برای این نکته ای که الآن، در عده ای از این اصولی متأخر هم من شنیدم این را، التزام نیست الزام است اصلاً این قاعده التزام نیست نه به این معنی که ما ملتزم بشویم، این قاعده مفادش فقط الزام است،

س: قاعده الزام هست

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۴۱

ج: اصلاً تعبیرش هم به قاعده الزام است، ایشان به جای کلمه الزام که نکند این الزام با التزام خلط بشود لزمه، این به اندازه خودش یعنی شما نه، به شما کاری ندارد فقط به اندازه او، الزام به مقداری که بر او لازم بیاید نه این که بر شما لازم بیاید، اگر بر شما لازم بیاید التزام می شود نه این التزام نیست یک نوع الزام است البته نکته دقیقی است صاحب وسائل نکته لطیفی را بیان کرده می خواهد بگوید که مراد از این قاعده این است که شما نگویند که حکم دینی این است حکم الهی این نیست، این مال باید کلاً به آن دختر داده بشود، اما حالا که عمو،

س: خصومت و این ها چیز می شود

ج: نه اصلاً بگو خیلی خوب این خودش قبول کرد، و لذا بعضی ها هم از این راه گفتند چون دختر سنی است دقت کنید خود این دختر می گوید طبق مذهب من نصفش مال من است نصفش مال عمومی من است، لزومه نه این که شما بگویید آقا این حکمش این است که این مال من است، مال تو نیست این طبق،

س: خب لازمه اش التزام هم می شود،

ج: خب همین می خواستم بگویم که نشود،

س: خب نمی شود وقتی شما پذیرفتید پس آن مال می شود می تواند ازش بخرد این را،

ج: نه مال آن می شود اما خودش که حالا گفته مال تو، خودش گفته، لذا هم بعضی ها قاعده الزام را این جور، نه این که چون حکومت، نه این که چون تقاص نوعی است، خود این دختر سنی گفته این نصفش مالی، خب بالاخره ایشان وارث است، تمام مال این دختر است الآن،

س: آن موقع بعداً بخشیده

ج: در حقیقت کانما داده لزومه، نه این که من ملتزم بشوم دقت کردید، من می خواهم این نکته فنی را که قاعده الزام با التزام اشتباه نشود، ایشان صاحب وسائل برای این که اشتباه نشود کلمه لزومه را به کار برد یعنی تو که قبول کردی من که حالا سنی هستم، خوب دقت، نصف مال را می برم نصفش مال عمومی من است این لزومه حالا که خودت این اعتقاد را داشتی، و الا طبق اعتقاد من باطل است حالا که خودت آمدی نصف مال را قبول کردی نصف را به من دادی، از این باب به گردن تو می آید دقت کردید این در حقیقت، اما نه این که به خاطر این که به گردن تو آمد تو به من دادی، در حقیقت برگشتش به تقاص است،

س: حتی جای که طیب نفس نداشته باشی

ج: حتی اعتقاد دارد دیگر

س: اعتقاد دارد

ج: اعتقادش کافی است،

س: شما می توانید تملکش کنید

ج: مشکل، آن وقت می گویند التزام می شود شما همین می خواهید بگویید آخرش به التزام بر می گرده، این را جدا کردنی بین التزام و الزام یک کمی مشکل است دقت کردید این یک کمی هم بحثش این جا خیلی خوب این هم راجع به مرحوم صاحب

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۴۱

جواهر من فکر می‌کنم خود مرحوم شیخ طوسی این کلینی در باب قضاء آورده استحلاف اهل کتاب فکر می‌کنم شیخ کلینی در باب قضا آورده باشد استحلاف اهل کتاب این باید به باب قضا می‌خورد نه ایمان می‌خورد، این باید

س: استحلاف اهل کتاب را آورده

ج: در کدام باب؟

س: در باب باب استحلاف اهل کتاب

ج: می‌دانم کتاب چه است؟

س: کتاب

ج: قضا، عنوان صفحه را ببین، عنوان باب

س: کتاب الایمان و النذور و الکفاره

ج: کافی هم

س: ایشان که خبر لا، عن اهل، قال لو تحلفون الا بالله

س: کتاب الایمان و النذور

ج: عجب ایشان هم ایمان آورده، احتمال می‌دهم که شاید اصلاً از باب قضاء نفهمیدند مطلق قسم، شیخ آمده یک وجه جمع قرار داده که در باب قضا یک جور باشد، قسم عادی یک چیز بگوید قسم بخور احتمال این هست که این‌ها لاتحلفوهم را زدند به قسم عادی نه قسم در باب قضا اما يستحلف در باب قضا است متعارف يستحلف در باب قضا است، خود شیخ هم در باب قضا آورده خود شیخ آن هم ایمان و نذور آورده، صدوق در چه بابی آورده، ببینید صدوق آخر چون،

س: بلی شیخ هم ایمان و نذور است، صدوق هم همین باید باشد چون در ضمن بحث‌های چیز است،

۲۰:۰

و نذر و احکامه که شروع می‌شود بعد می‌رسد به چیز،

س: کلینی آن‌جا يستحلفون گفت نیاورده انگاری اصلاً

س: آن یکی يستحلفون، لاتحلفون الا بالله آن آن طرف ماجرا

ج: فقیه در جلد سه صفحه دویست و سی و شش آورده

س: سه صد و هفتاد و پنج آورده

س: مرحوم صدوق هم در باب ایمان آورده

س: ایمان و نذور است

ج: آن هم در باب ایمان،

س: شیخ يستحلفون را در این باب ایمان و نذور آورده يستحلفون را در باب میراث، دوتا دوتا عنوانش در دو جا آورده، اما

خود يستحلفون را فقط در همین‌جا آورده در باب قضا نیست، در باب قضا ایمان و نذور

ج: مرحوم صدوق هم در ایمان و نذور آورده؟

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

صفحه ۹

جلسه: ۴۱

س: عنوان ایشان ایمان و نذور نیست اما بحث‌های نذر است بعد به این جا رسید

س: چرا ذیل باب الایمان و النذور

ج: این باب الایمان و النذور مال خود آقای غفاری است بین گروه قرار داده،

س: شاید این باشد

ج: بلی بین گروه قرار داده، این عنوان انتزاعی است خودش درست کرده در خود عنوان صدوق نیست نه،

س: نه این تو گروه هم نیست

ج: تو گروه نیست

س: نه،

س: چه صفحه‌ای؟

س: صفحه سه صد و پنجاه و نه، جلد سه صفحه سه صد و پنجاه و نه،

ج: چه نوشته؟

س: دارد باب الایمان و النذور و الکفارات بعد شروع می‌کند روایات را گفتن تا می‌رسد به آن روایت،

س: داخل پرانتز است دیگر چرا؟

ج: پرانتز دارد نه،

س: نه

س: نه من چاپی را عرض می‌کنم چاپی آقای غفاری، الآن چاپی جلو من است عکسش

س: آها!

ج: من در ذهنم این است الآن

س: نه این هم قلابش را نیاورده

س: نه تو چاپی

ج: توی ذهن من این است الآن از سابق، معلوم شد حافظه من خیلی خراب نشده، در ذهنم بود باب الایمان و النذور را غفاری

اضافه کرده،

س: معلوم بود حاجی آقا

ج: بلی آقا؟

س: معلوم بود،

ج: معلوم بود نا امید نشویم خیلی خلاصه مطلب

س: مکتب اهل بیت تصویرهایش هست،

س: آمده در مکتب،

س: من که اشتباه نکردم

ج: دقت کردید در ذهنم بود وقتی فقیه را نگاه کردم توی گروه گذاشته،

س: پراتنز زده

ج: این جا پراتنز، عناوین انتزاعی خود مرحوم غفاری اضافه کرده،

س: باب همین است چون همه اش ایمان و نذور است

ج: بلی عنوان باب همین است خیلی خوب این هم راجع به این قسمت اما به اصطلاح و اما مسأله حل مسأله، عرض کردیم در این مسأله احتمال این که شیخ گفته انصافاً هم ما اول دیشب گفتیم حرفی بعید است، حرفی بعیدی هم نیست اما احتمالش هست، اما این ها هیچ کدام شان در باب قضا فعلاً نیامورند و الا احتمال دارد که یکش مال باب قضا باشد یکش مال باب قضا نباشد، در این بابی که داریم اولاً از کتاب به اصطلاح نوادر در این جا در جامع الاحادیث در این جلد ۲۴ این چاپی که ۳۱ جلد است چون نسخش مختلف است، صفحه پانصد و سی و هشت همین کتاب الایمان و ابوابها باب نهش به اصطلاح ایشان اولاً همان مثل کلینی بلی نقل کرده حدیثی را که مربوط است به اصطلاح سلیمان ابن خالد، عرض شد سابقاً کراراً گفتیم ایشان زیدی بود بعد امامی می شود سلیمان ابن خالد اقطع این چون از شخصیت های کوفه هم هست هم شخصیت های علمی هم شخصیت های اجتماعی، اقطع یعنی کسی که دستش بریده است ایشان در جنگ با زید شرکت کرد و خود آن والی کوفه با شمشیر دستش را برید لذا یک دست بود به اصطلاح، سلیمان ابن خالد اقطع دارد که لا یحلف الیهودی و لا النصرانی بغیر الله ان الله عز و جل یقول و ان حکم بینهم بما انزل الله البتہ حالا تطبیق آیه با آن حکم یک کمی احتیاج به حساب دیگر دارد که فعلاً خارج است مرحوم کلینی این را دارد و در کتاب نوادر هم باز این آمده، در کتاب نوادر این حدیث آمده و عرض کردم مقابله کردم مرحوم کلینی هم از کتاب حسین ابن سعید نقل کرده خود مرحوم کلینی، محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد، عن الحسن ابن سعید و مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار هم ابتدا به نام حسین ابن سعید کرده، در کتاب نوادر آمده عن بقیه سند عیناً همینی است که در این کتاب آمده عن نذر ابن سوید عن هشام عن سلیمان ابن خالد این هم خیلی عجیب است عرض کردم من مقابله کردم جاهایی که مرحوم شیخ طوسی از حسین ابن سعید ابتدا می کند بعینها در این کتاب موجود است در کتاب نوادر یکش هم همین است،

س: یعنی سندش عین آن است،

ج: بلی عین همان است سند،

س: سندش

ج: سند با کافی هم یکی است این جا با تهذیب و استبصار یکی است با کافی هم یکی عیناً حسین ابن سعید یعنی انسان یک احساسی می کند که نکند این کتاب حسین ابن سعید باشد اصلاً

س: بلی مجلسی هم احتمالش را داده

ج: احتمال داده مجلسی هم نوشته ین یعنی مابین حسین ابن سعید و نوادر این احتمالی است که مرحوم مجلسی داده، از روایات دیگری که این جا هست البتہ در این جا در کافی آمده، استبصار هم آمده باز مثل حدیث سابق باز از حسین ابن سعید در تهذیب و استبصار عن النذر ابن سوید عن القاسم ابن سلیمان عن جراج المدائنی، همین روایت باز در نوادر هم آمده اما به اسم

جراح شروع کرده جراح المدائنی خب این احتمال سقط دارد این نسخه نوادر این جا خرابی دارد عین آن نسخه نیست، لا تحلف یا لا تحلف بغیر الله و قال اليهودی و النصرانی لاتحلفون الا بالله عز و جل انصافاً اینی که شیخ س: در تهذیب لایحلف است، ج: این جا لا تحلف دارد بغیر الله یا لا تحلف بغیر الله س: لایحلف

ج: بلی الا بالله این احتمالی که مرحوم شیخ داد که مراد از این حلف حلف عادی باشد، مثلاً در بازار می خواهد می خواهد یک جنس بخرد بگو به الله، احتمال دارد طبعاً عکسش هم احتمال دارد که باب قضاوت باشد آن وقت باز حدیث دیگری را در این جا مرحوم صاحب کافی دارد که کیف یستحلفون قال لاتحلفون الا بالله عجیب این است که این را هم مرحوم شیخ از حسین ابن سعید نقل می کند و در کتاب نوادر احمد هم بعینه همین هست البته یک اسمش افتاده، عن حماد عن الحلبي این بعینه هست این هم چیزی عجیبی است معلوم می شود این کتاب کتاب حسین ابن سعید، اگر مصنف بوده اگر مصنف بوده که ظواهرش است ظاهراً یکی از معانی مصنف شاید این بوده که متعارضات را داشته، گزینشی خیار نبود، خیارات نبوده، آن وقت مرحوم کلینی این روایت را انتخاب کرده مرحوم صدوق آن روایت معارض را انتخاب کرده فرق این دوتا با همدیگر این است مرحوم صدوق آن روایت را آورده این روایت در نوادر نمی دانم چون آقای سیستمی فقط از نوادر نقل کردند این ها همه در نوادر است عرض کردیم شرح حال نوادر را عرض کردیم،

س: هستند این چاپی هم هستند

ج: بلی آقا؟

س: هستند می خواهید بخوانم

ج: نمی فهمم

س: می گوید در نوادر، می گویم بلی این هم هست، این را شماره صد و چهار،

ج: آن وقت در یک روایت دیگر دارد که سئلت عن استخلاف اهل ذمه فقال لاتحلفون الا بالله این را هیچ کدام شان نیاوردند نه کلینی آورده نه مرحوم شیخ طوسی اما باز هم در نوادر هست البته این طوری است ابن ابی عمیر عن الحلبي این حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر نقل می کند یعنی خیلی عجیب است کتاب البته این جا حماد افتاده چون ابن ابی عمیر از حماد نقل نمی کند از حلبي، حماد که حماد ابن عثمان است عرض کردیم اگر حسین ابن سعید از حماد نقل می کند مراد حماد ابن عیسی است اگر ابن ابی عمیر از حماد نقل می کند مراد حماد ابن عثمان است این دوتا با همدیگر فرق می کند علی ای حال ابن ابی عمیر عن الحلبي، حلبي هم مراد عبدالله است و ابن ابی عمیر از ایشان نقل نمی کند واسطه حماد ابن عثمان است این روایت را هیچ کدام شان نیاوردند فقط در این کتاب آمده، روایت بعدی دارد که باز هم همین مضمون را دارد عن سماعه عن ابی عبدالله سئله هل یصلح لاحد ان یحلف احداً من اليهود و النصاری و المجوس بالله قال لا یصلح ان یحلف احداً الا بالله عز و جل، عین این سند را هم مرحوم شیخ از حسین ابن سعید شروع کرده در طرح، عین آن سند هم در نوادر موجود است هیچ فرق نمی کند عثمان ابن عیسی عن سماعه، آن جا هم حسین ابن سعید عن عثمان ابن عیسی عن سماعه،

س: روایت هم عمومیت دارد آن جا می گفت لاتحلفوهم این جا می گوید لایحلف احداً

ج: من اليهود و النصاری بالهتھم

س: هیچ را یعنی حتی شامل مسلمان ها می شود

ج: نه مراد آنی که گوش می کند، آن وقت در کتاب در کتاب نوادر باز دارد عن العلاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر قال لایحلف اليهودی و النصرائی الا بالله و لایصلح لاحد ان یستحلفھم بالهتھم این را هیچ مصدری نیاوردند اگر این باشد یک نسخه ای جدیدی است از کتاب علاء این اگر باشد از نسخه جدیدی است از کتاب علاء که در این نوادر آمده این نسخه های که ما خواندیم از کتاب علاء خبر روشن شد این یک نسخه جدیدی است یعنی یک روایت جدیدی است که در کتاب حسین ابن سعید آمده البته حسین ابن سعید مستقیم از علاء نقل نمی کند و توضیحاتش را عرض کردیم، حسین ابن سعید این جور موارد را مقدار یاز میراث اهل کوفه را توسط فضاله نقل می کند اصولاً، چون فضاله ابن ایوب ازدی که خودش ازدی الاصل است یمنی است ساکن کوفه بوده مقداری از میراث های کوفه را می آورد به اهواز دوتا از اهوازی های ما از ایشان نقل می کنند، یکی حسین ابن سعید، یکی هم علی ابن مهزیار و لذا این ها تاریخ دارد یعنی واضح است اگر گفت حسین ابن سعید عن فضاله عن العلاء درست است کاملاً، یعنی تاریخ نسخه واضح است، جغرافیا و تاریخش هم واضح است این در کوفه بوده از کوفه منتقل شده به اهواز و حسین ابن سعید نقل کرده اما این که بیاید مستقیم از علاء نقل بکند نه این نسخه ای که این جا از علاء این را که در مستدرک هم نوشته چرا آقای سیستانی نیاوردند این نسخه حسین ابن سعید از علاء نسخه سومی است چون ما تا حالا دو نسخه داشتیم یک نسخه بمایستحلفون، یک نسخه ما یستحلون، این نسخه سومی است از علاء که الآن متأسفانه فقط در نوادر آمده جای دیگر نیامده، آن نسخه این است لایحلف اليهودی و النصرائی الا بالله و لا یصلح لاحدهم ان یستحلفھم بالهتھم این بالهتھم شاید مراد همان پدر، پسر، روح القدس مثلاً این جوری یک چیزی شبیه این مراد باشد نمی شود آنها را قسم بدهد، ما چنین متنی را از کتاب علاء نداریم، ما تا حالا اختلاف مان سر علاء دو متن بود، مشب یک متن دیگری هم اضافه شد، معلوم شد در کتاب علاء یک متن سومی هم بوده و دقیقاً هم یکی است عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر یا عن احدهما،

س: این روایت در نوادر چندتا تفاوت دارد، یکی این که در آن باب های قبلی نیست خیلی فاصله دارد با آن روایات قبلی، یک

صدری هم دارد درش

۳۹: ۳۱

ج: حاصلش بیست صفحه است چون آن را از صفحه پنجاه و سه نقل کرده این را در صفحه هفتاد و سه نقل کرده،

س: حالا به این که چاپ شده رفته باب کفاره الایمان

ج: خیلی زیاد است نه صد و بیست صفحه، صد و هفتاد و سه، صد و بیست صفحه بین شان فاصله است،

س: سه تا هم که حالا خواندیم یکش در باب من کره الحلف و بالله است آن دو تای بعدی در باب استحلاف اهل الکتاب است،

حالا اگر عنوان ها را محقق زده باشد، بالاخره دوتا باب است

ج: نه محقق نزده، احتمال اگر احتمالی که می دهم درست باشد عنوان ها مال مدینه العلم صدوق است، یک احتمال هم هست که این که مدینه العلم صدوق ده جلد بوده، چون ایشان فقیه است می گوید چهار جلد مدینه العلم ده جلد احتمالاً صدوق در مدینه

.....
العلم مثل تهذیب جمع کرده همه را آورده معارضات را هم آورده، در فقیه اختیار است گزینشی است خیار است اما در مدینه العلم معارضات را آورده مثل مرحوم شیخ طوسی آیا خود صدوق هم جمع کرده الآن نمی دانم شاید اسمش هم مدینه العلم گذاشته از این جهت، یک شهری است همه جور داخلش است دیگر، بالاخره همین جور معارض و غیر، غرض اگر این مطلب درست باشد انصافاً می خورد که این عنوان بابش هم عوض شده می خورد همان کتاب مرحوم صدوق باشد یا کتاب حسین ابن سعید باشد، احتمال کتاب حسین ابن سعید هم هست،

س: این که نسخه علاء باشد یا نه؟ در چندتا جهت هست، یکی این که این الآن آخر آخر کتاب آمده آن وقت چند سند قبل ترش این است و عن العلاء عن ابی جعفر بعد این چهار صد و چهل و شش است، چهار صد و چهل و هفت و عنه قال، چهار صد و چهل و هشت دارد و سئل، دیگر ندارد عنه هیچ، چهار صد و چهل و نه و سئل، چهار صد و پنجاه قال، چهار صد و پنجاه و یک و سئل علیه السلام عن رجل جعل علی نفسه عتق رقبة من ولد اسماعیل قال من عسی ان یكون من ولد اسماعیل الا هولاء و اشار بیده الی اهلہ و ولده

ج: وُلده

س: یا وُلده قال این جا حالا محقق شماره زده در ادامه حدیث بعد نوشته قال و لایحلف الیهودی و النصرانی الا بالله و لایصلح لاحد ان یستحلفهم بالثهم

ج: این را تعلیق گرفته آقای مستدرک تعلیق گرفته، چون حدیث قبلی علاء عن ابی جعفر بوده این جا هم تعلیق گرفته بعد ایشان نوشته، این ایشان نوشته که در خود کتاب نوادر این طوری فهمیده می شود علاء عن ابی جعفر، لیکن در مستدرک دارد علاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر یک محمد ابن مسلم دارد، این را در کاف یعنی مستدرک نقل کرده،
س: مشکل کار این است که روایت های بعدی هم دوباره همین طور است اصلاً هیچ اشاره ندارد که

۲۶: ۳۴

باشد

ج: حالا خود من یک احتمال دیگر دادم که این کتاب غیر از این که حالا مدینه العلم این یک مجموعه ای شبیه مشیخه حسن ابن محبوب باشد یعنی این، مثلاً فرض کنید یک مقدار روایت علاء است، همین پشت سرهم روایت علاء، یک مقداری مثلاً یک قسمتش کتاب مناسک معاویه ابن عمار است به روایت صفوان، شاید چهار، پنج صفحه است پشت سرهم صفحه های قدیم که این اصلاً با بقیه نسخ هم اختلاف، یک احتمالی اخیراً به ذهن، که این ردیفی باشد مثلاً یک جا روایت علاء است، یک جا مثلاً روایت صفوان است یک جا این طوری حالا اگر مدینه العلم به این صورت بوده شبیه مشیخه حسن ابن محبوب، چون مشیخه حسن ابن محبوب هم به این ترتیب بوده مثلاً روایت عبدالله ابن سنان بعد روایت علاء بعد روایت، این خود ایشان، روایت مثلاً معاویه ابن عمار، با این که نسخه ابن محبوب حالا شاید یک توضیحی من بعد عرض کنم، از کتاب معاویه ابن عمار نسخه شاذی است توضیحاتش را بعد عرض می کنم، غرض این که یک چیزی که در این کتاب من بهش رسیدم این است ردیفی می آورد که این هم یک چیز عجیبی است البته همه جایش این طور نیست باز مخلوط می کند، اما این حالتی، مثلاً این جا ردیفی از کتاب علاء آورده و ایشان کتاب علاء در اختیارش نبوده الا به نسخه فضاله، اصلاً که از، یا از کتاب، و لذا همین حدیث را هم الآن می خوانیم

ایشان هم از فضاله دارد هم از صفوان، علی ای حال از این نسخه معلوم می شود یک روایت دیگری هم از کتاب علاء بوده که متأسفانه به ما نرسیده فعلاً فقط در نوادر موجود است آنجا دارد لایصلح لاحد ان یستحلفهم بآلتهم این در آن جا این را دارد،
س: امکان ندارد همان مدینه العلم یک بخشش نوادر باشد؟

ج: احتمال دارد چرا،

س: نوادر کتاب مدینه العلم

ج: احتمال دارد علی ای حال آنچه که الآن، آنچه که الآن ما از این نوادر خبر داریم اول منشأ خبرمان را بگوییم تا نقطه جهل و تاریک ما روشن بشود این یکی یک نسخه ای در اختیار صاحب وسائل بوده، اولش نوشته بوده تاریخ کتابت هزار و هفتاد یا هشتاد این را ما می دانیم، دو یک نسخه در اختیار مجلسی بوده که از مکه مرحوم قاضی میرزا حسین است که است؟ ایشان از مکه با خودش آورده، اسم مجموعه اش را هم گذاشتند کتاب فقه الرضا، این کتاب را از حجاج قمی گرفته ایشان می گوید حجاج قمی این کتاب در اختیارشان بود و ادعا می کند در حاشیه کتاب توقیعات علماء بود که نشان می داد این کتاب مثلاً کتاب حضرت رضاست، خب یک اشکال به قاضی میرزا حسین است که رحمتش کند، که چرا آن ها را نقل، تو یک کتاب را استنساخ کردی، آن توقیعات که مهم تر است آن ها را نقل می کردی، آنهایی که تأیید کردند کتاب را، صورۀ مثلاً ماکان فی ظهر الصفحه، سابقاً به جای فتوکی بوده صورۀ، صورۀ ماکان کذا، شما خوب بود آن ها را نقل می کردی نه این که این کتاب را با این طول و تفصیل نقل بکنی که هیچی اش معلوم نیست شما چرا آن ها را نقل نکردی؟ یک مطلب هم به اعتراض ما، اعتراض نه واقعاً برای ما ابهام دارد، مرحوم مجلسی قدس الله نفسه که تمام امور بلاد در اختیار او بود، فاصله اصفهان تا قم فکر نمی کنم آن زمان خیلی بیشتر بود، الآن صد و هشتاد کیلومتر آن طرف، دو نفر می فرستادند قم تحقیق کنند که بودند این طوری حجاج قمی، این حجاج قمی که امسال مکه آمدند و یک کتابی همراهشان اولاً برگشتند، برگشتند فوت کردند آن کتاب کجاست؟ بعد سؤال بکنند از میرزا حسین اسم، بالاخره آن حاجی قمی اسم، آخر چهارتا پنج تا روی رهم، دیگر آن قدر نبوده که مثلاً چند هزار حاجی قمی آن جا باشند که نتوانند بشناسند، آن حجاج قمی که بودند؟ تعجب است از مرحوم مجلسی با این زحمات فوق العاده ای که کشیده ای کاش این کار را پی گیری می کرد که این حجاج قمی که بودند؟ بر فرض هم آنها برگشتند فوت کردند از فامیل هایشان سؤال بکنند کتابی داشتند، اول نسخه خطی این بود،

س: آنها که آمدند به قم، می گویم کتاب را به قم آوردند

ج: اگر آوردند خب ایشان استنساخ می کرد ایشان می گفت کتاب را بدهید ما ببینیم خب دیگر حالا بالاخره دیگر احتیاج نداشت که بواسطه نقل بکنند از قاضی میرزا حسین نقل بکنند، دقت می کنید ما ابهام هایی در این مورد برای ما وجود دارد که هنوز سؤالش روشن نیست به هر حال در این کتاب، الآن آنچه که ما به اسم نوادر داریم این دوتا است یا نسخه شیخ حر یا نسخه مرحوم مجلسی از فقه الرضا این کل معلومات ما که در قرن یازدهم هم هست هزار و خرده ای، هزار و هفتاد، هشتاد این کتاب پیدا شده الآن ما بخواهیم با این کتاب چه معامله ای بکنیم فعلاً به عنوان این که از مصادر شیعه حسابش می کنیم اما نمی دانیم یک مصدري همچون،
س: قابل اعتماد نیست خلاصه دیگر،

ج: بالاخره بحث حجیت یک بحث است، بحثی این که نسخه شناسی که الآن ما می‌خواهیم بکنیم که ربطی به حجیت ندارد این را الآن این متن الآن از ابی جعفر کلاً به ما نرسیده، این یک نسخه‌ای است از کتاب علاء اگر درست باشد که این قسمتش کلاً به ما نرسیده نه توسط صدوق رسیده نه توسط شیخ طوسی رسیده نه توسط کلینی چون کلینی هم از حسین ابن سعید بعض چیزها را نقل می‌کند، این کلاً این متن فعلاً به ما نرسیده، خوب حدیث بعدی هم در این جا که ایشان آورده، همانی است که در کافی بود، حدیث بعدی هم در قرب الاسناد عن بلی ابوالبختری البته این بحث حالا چون ایشان ابوالبختری را نام می‌برد و هب ابن وهب القرشی به اصطلاح در میان کتب اهل سنت هم این بحث هست به امیرالمؤمنین هم نسبت داده حالا غیر از ابوالبختری در این جا، این غیر از سکونی هم که به امیرالمؤمنین نسبت داده که ان علیاً کان یستحلف الیهود و النصارى بکنایسهم، بکتبهم هم دارد، کتابهم و یستحلف المجوس ببیوت نیرانهم، ظاهراً مثلاً می‌گوید ببرید آنجا در آتشکده این‌ها را قسم بدهید، در مکان مقدسی که هستند این‌ها را قسم بدهند، خب این روایت که جعلی است واضح است، اما در کتب اهل سنت هم این بحث را دارند و به علی ابن ابی طالب نسبت دادند، خب معلوم شد اگر سابقه بحث را قبول بکنیم که الآن هنوز ابهام دارد معلوم می‌شود این بحث از زمان امیرالمؤمنین مطرح شده و نسبت داده شده که حضرت و مایستحلفون همانی که قسم می‌خورند، در مقابل از امام به اصطلاح صادق سلام الله علیه نقل شده که نه فقط باید، کل روایاتی که از امام صادق هست همه‌اش لاتحلفوهم الا بالله از امام باقر نقل شده یستحلفون از امام صادق نقل نشده و چیزی که باز ما داریم که این را نسبت می‌دهد به اصطلاح به اهل کتاب در کتاب محمد ابن قیس آمده این هم فقط این هم در کتاب تهذیب و استبصار آمده کافی هم این را نیاورده چون راجع به این کتاب ما مفصلاً بحث کردیم دیگر الآن جای بحث این جا نیست این جا را هم مرحوم شیخ طوسی از حسین ابن سعید نقل کرده، این معلوم می‌شود این کتاب حسین ابن سعید متعارضات داشته حالا آن نسخه ضعیفش بوده چه بوده؟ نمی‌دانیم آن وقت هم از نذر ابن سوید که آن جا معارضش را نقل کرد و ابن ابی نجران جمیعاً عن عاصم ابن حمید، یک توضیحاتی راجع به عاصم ابن حمید و محمد ابن قیس، چون از محمد ابن قیس عبید پسرش هم نقل می‌کند عبید ابن، دیگر شرحی دارد که حالا حالش را ندارم، سمعت اباجعفر یقول ببینید آنچه که به امیرالمؤمنین و به امام باقر نسبت داده شده که یستحلفون به همان کتبهم آنچه که ما الآن ما از امام صادق داریم لا یحلفون الا بالله بحسب این اسمائی که الآن دارم حالا آن تعارض روایت یک مطلب است آنی را که ما امروز مطرح کردیم الآن تعارض نیست اختلاف متن است که متن روایت علاء چه بوده؟ آن جا دارد اهل الکتاب بیمین صبر، الآن دیشب هم در ذهنم این بیمین صبر ببینید در این کتاب‌ها، بیمین صبر نمی‌دانم صبر مراد همین باب قضاوت است چه است؟ یک اصطلاحی دارد این بیمین صبر اصطلاح الآن در ذهنم نمی‌آید این است یا کتاب همین اسمش که است؟ مصباح المنیر،

س: قتل صبر که دیده بودیم

ج: قتل صبر شنیدیم، قتل صبر اصطلاحاً سر بریدن است، اصطلاحاً قتله قتل صبر

س: گونه‌های مختلف داشت که حتی گاهی سراخ می‌کردند باد می‌کردند زیر پوستش بعد می‌زدند رگش را رگ با فشار باد می‌آمد بیرون

ج: نه قتل صبر سر بریدن است این اصطلاحش

س: زجرکش کردن بود

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۴۱

ج: نه اصطلاح قتل صبر که سر بریدن حالا نحوه سر بریدن در مقابل مثلاً تیر می خورد به دستش، پایش خون می رفت تا می مرد این را قتل صبر نمی گفتند خود طلحه در جنگ تیر خورد این قدر خون رفت تا مرد، سر نبریدند و در روز عاشورا هم اصحاب سیدالشهداء همه شان با سر بریدن نبود، هیچکدام شان به استثنای خود امام حسین، همه شان با خون رفتن و جریان خون به اصطلاح، یا جراحت و رفتن خون حالا بعضی شان زودتر بعضی شان مثلاً علی اکبر که قطعه قطعه شدند زودتر، بعضی ها دیرتر اما مثلاً سر حضرت ابوالفضل را نبریدند بعد که دستور آمد سرها را جمع بکنند آن وقت، اصلاً در میان عرب سر سرنیزه کردن نبود انسان عربی این کار را نمی کرد این زمان معاویه شد، اول من حمل الرؤس علی الرماح این معاویه است این بعد یواش یواش جا افتاد که به کربلا هم رسید این زمان معاویه این کار انجام گرفت که سر را به اصطلاح،

س: در قضیه

۳۴: ۴۴

داریم که سر ابوجهل را برید منتهی آن بعد از مرگش بود،

ج: نه همان برید در جنگ برید

س: برید آورد برای پیامبر دیگر،

ج: بلی حتی ابوجهل گفت پایین تر ببر که اگر سر نیزه زدی سر من بلندتر باشد این چرا؟ خب عرض کردم در جنگ دو جور بود یا تیر می زد با تیر می مرد، با رفتن خون می مرد یا با سر بریدن این،

س: آوردم مال چیز را غریب الحدیث ابن سلام را آوردم، ایشان می گوید و من هذا قولهم یمن الصبر و هو یحبس السلطان الرجل علی الیمین حتی یحلف بها و لاحلف انسان، حتی یحلف،

س: مجبورش بکند همان

س: یحلف بها

س: مجبورش می شود تا قسم بخورد

س: ولو حلف انسان من غیر احلاف ما قیل حلف صبره،

ج: این حلف الصبر، حلف نه، حلف صبر معلوم می شود مراد همین چیز است باب قضاوت است در قضاوت چون دارد و لذا مرحوم شیخ صدوق هم دارد قضی علی فیمن استحلف رجلاً من اهل الکتاب یمین صبر ان یتحلف بکتابه و ملته این جمعی را که مرحوم شیخ فرمودند اجمالاً احتمالش هست یعنی اگر قسم عادی می خواهید بدهید، بگویید به الله اما خیلی بعید است به الله قسم، اما اگر قسمی می خواهید بدهید در باب قضاوت است به کتابش هم می شود یا مثلاً به الله یا به کتابش بگویید توسعه داده شاید مرحوم شیخ این جور جمع کرده،

س: ابن اثیر هم گفته ای الزم بها و حبس علیها

ج: همین کار حکومتی، یمین صبر

س: لازمه من جهة الحكم، و كانت لازمة لصاحبها من جهة الحكم

ج: مال حکومت است آن یمین صبر می گویم در ذهن من یک چیزی بود دیگر حالا من چون گاهی وسواسم گیر می کنم، علی ای حال فیمن استخلف اهل الکتاب این روایت را هم در کتاب نوادر احمد آورده از محمد ابن قیس طبعاً حسین ابن سعید، محمد ابن قیس را درک نکرده از این که، یعنی این جور روایات می خورد به کار صدوق به کار حسین ابن سعید نمی خورد چون صدوق راوی اخیر را زیاد می آورد متعارفش است راوی اخیر را بیاورد، لذا عرض کردیم احتمالاً کتاب مال حسین ابن سعید باشد، مرحوم شیخ طوسی هم این را از کتاب حسین ابن سعید نقل کرده، مرحوم فقیه هم به عنوان قضی علی یعنی از همان کتاب قضایا نقل کرده که بر می گردد به همین عاصم ابن حمید و محمد ابن قیس احتمال هم دارد که مرحوم صدوق هم چون در قم بوده از همین نسخه حسین ابن سعید مرحوم شیخ طوسی از نسخه حسین ابن سعید نقل می کند در نوادر هم الآن هست، دقت کردید لذا همین ترتیبی که من عرض کردم خیلی شواهد هست که این کتاب یا کتاب حسین ابن سعید باشد یا آن مجموعه ای است که مرحوم شیخ نوشته آن وقت در کتاب باز تهذیب و استبصار خوب دقت بکنید این طوری دارد، عن حسین ابن سعید عن فضاله عن العلاء و الحسین عن صفوان عن العلاء هر دو درست است البته این یک نکته ای دارد اگر فضاله عن العلاء باشد قطعاً از کتاب علاء است از کتاب فضاله نیست اما صفوان عن علاء باشد احتمالاً از کتاب صفوان است لیکن آن هم از کتاب علاء گرفته یعنی به عبارت اخری ظاهر این حالی که از ما فضاله داریم کتب را به اهواز آورده اگر اسم فضاله باشد یعنی ایشان مستقیم از کتاب علاء گرفته نسخه فضاله اگر از صفوان است، می خواهید صفوان ابن یحیی را شما بیاورید یکی از عجایی به اصطلاح کاری که ما داریم آن است که خود کتاب صفوان که در این جا از به اصطلاح از علاء زیاد نقل می کند خودش یک کتاب بسیار جامعی داشته به نظرم الجامع فی الحلال و الحرام ما تا حالا اصولاً خیلی کم ارجاعی به کتاب صفوان می دادیم، شاید یکی دو سال است، من نگاه کردم دو سه سال است فهمیدیم کتاب خود صفوان هم یکی از مصادر بسیار مهم بوده مثل کتاب حسن ابن محبوب مثل کتاب ابن ابی عمیر، خود این کتاب یک، حالا مثلاً به ذهن ما ابتدا می آید که مثلاً حسین از راه صفوان نسخه علاء را نقل، نه احتمال دارد از کتاب خود صفوان باشد خیلی کتابش را بخوانید اسم کتابش را الجامع فی الحلال و الحرام یک همچو عنوانی معلوم می شود که یک کتاب بسیار معتبری داشته و یکی از امهات مصادر ماست این نیست که ما مثلاً خیال بکنیم ایشان فقط ناقل است مثلاً ناقل کتاب علاء است نه جزو مصادر خود ایشان است علی ای حال در کتاب به اصطلاح شیخ هم ابتدا به اسم حسین ابن سعید کرده مرحوم فقیه علاء عن محمد ابن مسلم،

س: صفوان حالا در کتبی که نجاشی برایش اسم برده گفته که، بلی و صنف ثلاثین کتاباً کما ذکر اصحابنا یعرف منها کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب الزکات، کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الفرائض، کتاب الوصایا، کتاب الشراء و البیع، کتاب العتق و التدبیر، کتاب البشارات نوادر این جا این جوری چاپ شده به هر حال من نمی فهمم،

ج: این را ما توضیحاتش را عرض کردیم، این کاری است که نجاشی دارد شیخ یکی دو مورد دارد اما معلوم نیست مرادش این باشد، نجاشی جای می گوید النوادر، گاهی می گوید نوادر بدون الف و لام، گاهی هم هردو را به یک نفر نسبت می دهد مثلاً کتاب النوادر و کتاب نوادر هردو عنوان را این یکی از کارهایی است که نجاشی دارد، خب احتمالات هست در این که مراد چه باشد؟ این جا در این جور متن ها هم دارد مثلاً چون نجاشی دقیق است برای این که عناوین کتب خلط نشود تکرار می کند، کتاب کتاب کتاب الشراء کتاب البیع هی تکرار می کند عناوین خلط نشود، آن وقت این جا دقت کنید کتاب البشارات نوادر، دیگر

نوادر کتاب نمی گوید آن وقت این صفت این کتاب است عنوان کتاب، روشن شد اگر گفت النوادر اسم کتاب النوادر است اگر گفت نوادر یعنی این کتاب بشارات نوادر است، کتاب ال، چون من عرض کردیم کتاب نجاشی هم باید درس داده بشود از بس نکات لطیف دارد کتاب نجاشی این کار را شیخ نمی کند این نکات لطیف است حالا دیگر متن که ما گفتیم شامل آن متن کلمات علامه هم بشود، شامل بحث پس دقت اگر می خواست بگوید این کتاب است می گفت کتاب نوادر، لفظ کتاب را تکرار می کرد اگر دقت کنید با همه تکرار کرد این جا تکرار نکرد گفت کتاب البشارات نوادر، این علی رضای ما گیر کرد چه گفت؟

س: کتاب را به ابواب فقهی اضافه کرد

ج: گاهی نه کتاب

س: شیخ در فهرست، این تعبیر را عذرخواهی می کنم

س: خواهش می کنم

س: بشارات المؤمن آورده و می گوید مصدرش فهرست ابن ندیم است، در فهرست هم بشارات المؤمن چاپ شده

ج: بلی حالا آن فهرست اما ایشان تعبیرش است نوادر، این کتاب بشارتش،

س: گفته نوادر

ج: دقت کردید پس نوادر عنوان کتاب نیست وصف کتاب است،

س: دیگر تألیفات هم آورده

س: دیگر تألیفات اینی که در فهرست است خیلی تفاوتی با نجاشی ندارد، همین هم عیناً در فهرست شیخ طوسی تکرار شده، ابن ندیم له من الکتب، کتاب الشراء والبيع، تجارات غیر اول، کتاب المحنه و الوظائف، کتاب الفرائض، کتاب الوصایا، کتاب الآداب، کتاب بشارات مؤمن،

س: الآن این نوادر توصیف است فرمایش استاد این بود

ج: دقت کردید

س: می خواهد بگوید هو نوادر،

ج: کتاب نوادر است

س: هیچ کدام از جامع درش نبوده

ج: نه جامع نیست نه، صنف علی کتب الفقه ثلاثین کتاب مراد من این بود یعنی یک دوره فقه ایشان نوشته لیکن از آن دوره ای که نوشته تمام آن سی تا نجاشی چه می خواهد بگوید؟ تمام آن سی تا الآن معروف نیست این چندتا الآن معروف است یعنی به عبارت اخری عده ای از کتب ایشان الآن به اصطلاح متروک شده، حالا احتمالاً کتاب ایمان و نذور و نمی دانم قضائش هم جزء متروک ها باشد، و لذا الآن شاید مثلاً بعدها به دست مرحوم مثل کلینی یا صدوق نرسیده به هر حال مرحومی،

س: عذر می خواهم نقل می کند با توجه به این که نمی گوید کتاب صفوان احتمال همان قرائت صفوان نیست بر این ها؟

ج: چرا احتمال دارد، علاء که باشد یعنی کتاب فضاله که باشد یعنی از کتاب علاء یعنی تاریخش واضح است یک نسخه از علاء را برده اهواز، یک نسخه هم از علاء در قم بوده که می خواستم امشب شرح بدهم نرسیدم حالا فردا شب، این هم واضح

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

صفحه ۱۹

جلسه: ۴۱

.....
است یک نسخه هم ایشان از طریق صفوان از علاء نقل می کند احتمالاً از کتاب علاء باشد نسخه صفوان و احتمال هم دارد که نه، از کتاب صفوان که سی تا کتاب در فقه نوشته از آن باشد از کتاب خود، لیکن به هر حال ایشان از کتاب علاء گرفته، یعنی فرق این دو تا این است، احتمال چون روی بحث های فهرستی ما به مجرد الآن شواهد خیلی قوی در اختیار نداریم که بگوییم این جا از کتاب صفوان است یا کتاب علاء است؟ دو احتمال هست اما اولش خیلی واضح است به نظر ما از کتاب علاء است از کتاب علاء گرفته شده،

س: این انصافاً ظاهراً حالا در این چاپی که از آقای شبیری انجام دادند، ایشان هم برداشت شان همین بوده، چون بین هر کتابی یک ویرگل می گذارند به عنوان فاصله ولی این جا را فرمودند کتاب البشارات نوادر، فاصله ای هم بینش نگذاشته،

ج: چون اسم کتاب را تکرار نکرده،

س: لیکن برداشت ایشان هم این است

ج: برداشت نه این فقط برداشت نیست، چون بقیه را هی نجاشی مقید است کتاب کتاب کتاب می گوید که خلط نشود، آن ها را هی کتاب البیع و الشراء کتاب کتاب این یکی را کتاب البشارات نوادر پس نوادر در این جا توصیف است اسم کتاب نیست، بلی گاه گاهی نوادر می گوید مرحوم نجاشی کتاب نوادر به نظرم شاید باشد نگاه کنید نجاشی را یعنی بعض جاها می گوید کتاب النوادر، کتاب نوادر که آن هم ما گفتیم احتمالاً دو جور خوانده بشود کتاب نوادر

س: نوادر بیشتر می خورد

ج: آه،

س: بلی بلی

ج: کتاب نوادر این طور خوانده بشود یعنی کتاب عنوان ندارد احادیث متفرقه گاهی، پس فرقی این است که گفت النوادر یعنی عنوان است مثل نوادر ابن ابی عمیر، نوادر خود احمد، اما اگر گفت کتاب، گاهی هم دارد کتاب النوادر، یعنی کتاب این جا کتاب را اضافه نکرده، کتاب با نوادر آمده، کتاب النوادر، کتاب نوادر، ممکن است خوانده بشود له کتاب نوادر، له کتاب نوادر، به نحوی،

س: اصلاً بعض وقت ها مشخص است کتاب نوادر باید باشد چون مثلاً می گوید له کتاب نوادر کبیر،

ج: که این کتاب، نه خواندن عبارت نجاشی هم معلق است،

س: باز هم می شود

ج: بلی، اما توصیف است من حرفم این است النوادر اسم است، نوادر بدون الف و لام توصیف است،

س: نه به معنای چیز

ج: به معنای اسم اعلم نیست، توصیف است،

س: توصیف به معنای همان بیان کردن نه صفت نحوی، کتاب هو نوادر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

صفحه ۲۰

جلسه: ۴۱

ج: یعنی کتابی است مختلف، چیز است متفرقات است نوادر است، دارد توصیف، یعنی حالت توصیفی دارد نه اسم کتاب، خود مؤلف اسم کتاب نوادر، اسمش را گذاشته باشد کتاب نوادر، احتمال هم دارد خوانده بشود کتاب نوادر مثلاً خوانده بشود اما ظاهراً کتاب نوادر کبیر این کتاب به اصطلاح متفرقات است و بزرگ است علی ای حال

س: من نفهمیدم آن چه وجه دارد

س: کتاب النوادر که اضافه کنید دیگر

ج: اضافه به نوادر اضافه کنید

س: این غیر منصرف است

ج: مثل کتاب الصوم دیگر آن وقت می‌گوییم خود مؤلف اسمش را نوادر گذاشته،

س: بلی

ج: کتاب نوادر، اسم

س: نکره نیست کتاب

ج: نوادر خودش نکره گذاشته خود مؤلف حالا، حالا این مؤلف کج صلیقه زیاد داریم، حالا این جزء مؤلفات، بلی

س:

۸: ۵۷

ج: این هم دارد چرا؟ به نحو اضافه دیگر می‌شود

س: دارد که کتاب نوادر در ترجمه چیز و له کتاب نوادر آخر در همین جا گفته، یعنی مثلاً همان به جای همان به کار برده،

ج: عرض کردم در بعضی از جاها هردو را آورده کتاب نوادر و کتاب نوادر، معلوم می‌شود نکته‌ای هست در کار که این دوتا آورده در یک اسم دقت کردید این کار را شیخ طوسی نکرده، مرحوم شیخ طوسی این کار را نکرده، یک نسخه شناسی خاصی است در نجاشی و خیلی لطافت دارد نکته لطیفی هم هست برای نسخه شناسی کار بسیار قشنگی است اما شیخ طوسی بلی شیخ طوسی یک‌جا در فهرست دارد نوادر صحیح الحدیث، نوادر الحدیث یک‌جا دارد مرحوم در فهرست نوادر الحدیث این را شیخ طوسی دارد لیکن همین را نجاشی دارد نوادر صحیح الحدیث یک صحیح بهش اضافه کرده، من فکر می‌کنم باز هم نجاشی درست گفته، بیاورید یادمه،

س: یعنی یک شاهد دیگر هم برای این که نوادر گاهی علمی به کار رفته ایشان در مورد احمد ابن هلال عبرتایی گفته، و لا

اعرف له الا کتاب یوم و لیل، و کتاب نوادر اخبارنی بالنوادر فلان، اسم کتاب

ج: اسم کتاب است احتمالاً

س: آن حالا می‌شود عهد ذکری است

ج: بلی له، این نوادر صحیح الحدیث را بیاوریم به که نسبت می‌دهد نوادر شیخ در فهرست نوشته له نوادر الحدیث،

س: حسن ابن علی ابن نعمان،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۱

جلسه: ۴۱

ج: پسر علی ابن نعمان، علی ابن نعمان خیلی معروف است جزو اجلاء است پسرش هم ثقة است اما به آن بزرگواری است حسن ابن علی ابن نعمان، نجاشی نوشته له نوادر صحیح الحدیث

س: کثیر الفوائد

ج: کثیر الفوائد من فکر می کنم همین درست باشد مرحوم شیخ آن وقت اگر این باشد از این بحثی که عنوان صحیح را قدماء به کار بردند مثل مرحوم صدوق دیگران این قبل از صدوق است که عنوان صحیح است این فایده اش را در حاشیه بنویسید این بحثی دارند که اصطلاحات را علامه درست کرد قبل از علامه نبوده دنبال یک شواهدی هستند که قبل از علامه این کلمه صحیح کجا به کار برده شده؟ این از قدیم است خیلی قدیم است،

س: ولی می گویند به آن معنایی که مرحوم علامه به کار برده نیست حاجی آقا

ج: این را یادداشت بکنند آقا این جزء فوائد متفرقه ای است که نوادر، شیخ نوشته له نوادر الحدیث شیخ به این عنوان، اما نجاشی دارد نوادر صحیح الحدیث اگر این باشد معلوم می شود که خود حسن ابن علی ابن نعمان نکته داشته که صحیح حدیث را جدا بکند، بخوانید تاریخ وفاتش را یادم نیست حالا،

س: حسن ابن علی نعمان

ج: علی ابن

س: علی ابن نعمان مولی بنی هاشم ابوه علی ابن فلان له کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر الفوائد

ج: حالا کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر بخوانیم، له کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر الفوائد لیکن شیخ به نحو اضافه دارد له کتاب نوادر الحدیث آن دیگر صحیح الحدیث را نمی شود جدا خواند،

س: ابن جندی گفت هر جوری بخوانید درستش کند

س: آن زمان متعارف بوده که احادیث نوادر همه ضعیف است

ج: شاید شاید نوادر از احادیث صحیح را جمع کرده احتمال علی ای حال این احتمال هم هست، همین است له کتاب نوادر، کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر الفوائد یک احتمال هم که ما دادیم نوادر صحیح الحدیث به نحو اضافه این احتمال با قرائت شیخ نزدیک تر است چون شیخ دارد نوادر الحدیث، له کتاب بخوان عبارت فهرست شیخ را، شیخ در فهرست، حالا طریق نجاشی را هم بخوان می خواهم بدانم فاصله زمانی اش کی است؟ چون الآن در ذهنم نمی آید باید قاعدتاً بخورد به قرن سوم یعنی به مثل احمد ابن محمد ابن عیسی و این ها

س: اخبرنی ابن نوح عن بزرگفیری قال حدثنا

ج: اخبرنی ابن نوع

س: بلی

ج: از که؟

س: بزرگفیری

ج: از حسین ابن علی ابن سفیان بزرگفیری

س: حدثنا احمد ابن ادریس

ج: نه این بزرگفری غیر از آن، بزرگفری معروف حسین ابن علی ابن سفیان بزرگفری است این محمد ابن الحسین برادرش یا پسر عمویش است این توثیقی نشده، اما جزء مشایخ است این مرحوم ابن احمد ابن ادریس یک سفری می آید که برود به مکه در بغداد می بیند اجازه می دهد به این آقا، یکی از راه هایی اصحاب بغدادی ما به قم این است، این از بزرگفری به احمد ابن ادریس، در راه مکه در راه سفره مکه اش از راه احمد ابن ادریس چون ما این را توضیح دادیم انشاء الله در بحث های فهرستی خدمت آقایون، خدمت آقای مختاری عرض می کنیم چطوری این دو بغدادی ما به قم می آیند طروق وصول به قم، یکی از طروق وصول به قم این است، از طریق احمد ابن ادریس نه آن ها قم آمدند نه ایشان بغداد بوده این یک سفری که مکه می رفته در راه به این آقا اجازه می دهد به محمد ابن الحسین، یا محمد ابن علی الحسین یک همچو اسمی دارد، آن ابوعلی ابوعبدالله حسین ابن به اصطلاح حسین ابن علی ابن سفیان که از اجلاست آن، این یکی دیگر نمی دانم برادرش است، پسر عمویش است نه، عن احمد ابن ادریس بعد،

س: عن الصفار عنه بکنابه

ج: همان رتبه احمد اشعری است در ذهنم بود که باز رتبه اش رتبه احمد است چون صفار هم از احمد اشعری نقل می کند اگر این باشد مثلاً یک دو سه طبقه قبل از صدوق است،

س: عبارت چیز را هم که فرمودید له کتاب یا کتاب نوادر الحدیث کثیر الفوائد یا کتاب نوادر الحدیث کثیر الفوائد چون ظاهراً این طور بهتر باشد،

ج: علی ای حال کتاب نوادر الحدیث، کتاب نوادر الحدیث این را مرحوم نجاشی صحیح الحدیث نوشته، اختلاف بین آن وقت طریق شیخ هم فهرست بگویند، بعید است این، شیخ از این راه نقل نمی کند،

س: یکش به صفار رفته این کلاً

ج: نه طریق شیخ چون شیخ از این راه نقل، از احمد ابن ادریس نقل نمی کند

س: بلی، اخبرنا عدۀ من اصحابنا عن ابی الفضل عن ابن بوته

ج: رفت به قم از راه ابن بوته، ابن بوته خودش قمی است

س: احمد ابن ابی عبدالله صفار جمیعاً عنه

س: نجاشی نسخه بدل ندارد در این موضوع

ج: نه، این هم و رتبه همان است رتبه رتبه احمد اشعری است عرض کردم رتبه آن باید باشد و این جا هم ما نمی دانیم الآن دقیقاً اگر این اصطلاح کتاب صحیح الحدیث در متن کتاب باشد این شاید قدیم ترین تعبیر ما در باب صحیح الحدیث است، که قبل از علامه قبل از نجاشی، قبل از شیخ صدوق قبل از آن ها تعبیر صحیح الحدیث داریم اگر این باشد، علی ای حال دیگر بنده خسته شدم بقیه اش فردا، یک کمی،

س: فرمودند نسخه بدل است در چاپ جامعه مدرسین است،

ج: متفرقات شد اما خیلی فوائد بود، نوادر شد،

س: به معنای دیگر که صحیح اصطلاح شده منتهی دنبال این هستیم که اولین کس که صحیح اطلاق کرده،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۴/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۳

صفحه ۲۳

جلسه: ۴۱

.....

ج: تعبیر علامه نه معلوم می شود از همان وقت هم دنبال این بودند که صحیح و ضعیف را تشخیص بدهند این اگر راست باشد یعنی اگر آن قرائت بنده درست باشد کتاب نوادر صحیح الحدیث باشد این معلوم می شود در این فکر بودند که صحیح را از غیر صحیح جدا بکنند، بحث ما هم امشب نوادر شد بدون الف و لام، متفرقات شد، نه حذف می کنیم، نه می خواستیم بگویم که.